

شیء وهدی ورحمة لعلهم بلقاء ربهم يؤمنون- آیه ۱۵۴ ، انعام- فمن كان بر جوقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً...- از آیه ۱۱۰ کهف- و کفر به ملاقات رب و تکذیب آن را منشأ زیان ، یأس از رحمت ، انکار حق ، سرکشی ، سقوط در عذاب رانده شدن بسوی آن اعلام نموده است : «قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله- از آیه ۳۱ انعام و ۴۵ یونس- والذین کفروا بآیات الله ولقاءه اولئک یشوون رحمتی واولئک لیهن عذاب الیم- آیه ۲۳ عنکبوت- وقال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا عتواً کبیراً- آیه ۱۱ فرقان- ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا بالحیات الدنیا... اولئک ما واهم النار... فنذر الذین لا یرجون لقاءنا فی طفیانهم یعمهون- از آیه ۷ و ۱۱ یونس-» .

ملاقات رب ، که این آیه « یا ایها الانسان انک کادح...» بانداء تمبیهی از آن خبر داده است ، هدف و مقصد کوشش ذهنی انسان متعالی و برترین مقام معرفت است ، همین ایمان است که قوای فکری و عملی و استعداد های خاص انسانی را بکوشش پیوسته و در سراط مستقیم برمی انگیزد و هیچگاه در این کدح یأس و توقف پیش نمی آید . دعای همیشگی و تذکری مؤمنین در شب و روز و مفاصل حرکت زمان و زمین برای تذکر باین مقصد عالی است : «ایاک نعبد وایاک نستعین...» .

فاما عن اوتی کتابه بینه... فاما، تفریع و تفصیلی برای کدح انسان است . کتاب مضاف ، صورت ثبت شده اعمال خاص هر کسی است . باء ، برای تعدیه یا بمعنای مع ، بالعاق و امساک ، یاسبب و استعانت است . مقصود از یمین جهت راست یا دست راست ،

۱- سپس بهوسی کتاب دادیم در حالیکه اتمام (تکمیل) بوده است بر کسی که نیکی نموده ، و تفصیل هر چیز است و هدایت و رحمت است تا شاید که آنها به ملاقات رب خود ایمان می آورند پس کسی که امیدواری به ملاقات رب خود دارد باید بکوشد بکار شایسته .
 ۲- زیان کرده اند کسانی که ملاقات خدا را تکذیب نموده اند... و کسانی که به آیات خدا و بشارت او کافر شدند همانها از رحمت من ناامید شده اند و برای همانها عذابی دردناک است...
 و کسانی که امید لقاء ما را ندارند بگویند چرا ما فرشتگان فرود نیابند یا چرا پروردگار خود را نبینیم؟ راستی در باره خود بزرگ اندیش نموده و سرکشی بس بزرگی کردند...
 راستی کسانی که امید ملاقات ما را ندارند و بزندگی دنیا (پست) خوشنود شده اند... همینها بایکاهشان آتش است... کسانی را که امید ملاقات ما را ندارند بخود وا میگذاریم که در طفیان شان سرگشته بسربرند .

یا قدرت و برکت میباشد : اما کسانی که در کدح بسوی رب ، کتابشان بدست یا جهت راستشان ، یا بسبب و با کمک قدرت فعال و منشأ خیرشان، داده شود ...

اعمال و کوشش فکری و عضوی انسان اگر از مبادی فعال درک حق، و شعور بخیر پدید آید و اثر ثابت و معرک و سازنده داشته باشد موجب خیر و برکت و تعالی انسان میشود : « ان کتاب الابرار لفی علیین ». چنین انسانی که در جهت مستقیم و راست حق پیش میرود از اصحاب یمن و میمنه میباشد که شعاع اعمال و آثار و وجود آنان اعجاب انگیز است : « فاصحاب الیمین، ما اصحاب الیمینه ؟ ... و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین ؟ ... و اما ان کان من اصحاب الیمین . فسلام لک من اصحاب الیمین - آیات ۸، ۲۷، ۹۰، ۹۱ از واقعه ». اصحاب یمن کسانی هستند که از گروگانی بندهای عادات و شهوات پست و اعمال ناشی از آنها میرهند : « کل نفس بما کسبت رهینه الا اصحاب الیمین - آیه ۳۸ و ۳۹ مدثر - هر نفسی با آنچه فراهم کرده گروگان است جز اصحاب یمن ». و چون دفتر اعمال خود را در یابند و بنگردن بآن سرفرازند و دیگران را بخوانند آن میخوانند « فاما من اوتی کتابه یمینه فیقول هاؤم اقرؤوا کتابیه ... آیه ۱۹، الحاقه - اما کسی که نامه اش بدست راستش داده شود گوید : هان بیائید بخوانید نامه مرا ۱۱ ». اینها با سر بلندی نامه اعمال خود را میخوانند و از اینکه چیزی در آن فروگذار نشده و از ثمرات آن برخوردار میشوند خوشحالند : « فمن اوتی کتابه یمینه فاولئک یقرؤون کتابهم ولا یظلمون قتیلاً - آیه ۷۱ اسراء - پس کسانی که کتابشان بدست راستشان داده شود، پس این بزرگواران نامه خود را بخوانند و باندازه قتیل (رشته نازک میان هسته که منشأ حیات است) ظلم نشوند » :

سوف یحاسب حسابا یسیرا. وینقلب الی اهلہ سرورا : سوف آینده متصل بفعل و متأخر از آن را مینمایاند، حساب، جمع و تفریق اعداد و مقادیر و نمایاندن حاصل آنهاست. یسیر، به معنای آسان یا اندک می آید. ینقلب، دلالت به برگشتن از وضع یا حال بوضع دیگر دارد. اهل، اشخاص یا محیط زندگی جور و مانوس است .

از عبارت سوف، معلوم میشود که پس از شرواتیان کتاب، رسیدگی حساب یکی از مراحل و روزهای قیامت است. قرآن باور نداشتن و فراموش نمودن چنین روزی را

موجب گمراهی و سرکشی و عذاب سخت بیان نموده است: «ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب - از آیه ۲۶ ص - وقال موسى انى عدت برتى و ربکم من کل متکبر لا يؤمن بيوم الحساب - آیه ۲۷ مؤمن - و از زبان ابراهیم میگوید: در بنا اغفرلى ولو احدى وللمؤمنين يوم يقوم الحساب - آیه ۴۱، ابراهیم -».

پس از آنکه صفحات حسنات و سیئات و اعمال مقرب و مبعد باز و گشوده و در معرض مشاهده واقع شد هر کس حاصل جمع ریز و درشت آنها را می یابد: «و وضع الكتاب فترى المجرمين مشفقين مما فيه و يقولون يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يفادى صغيرة ولا كبيرة الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضراً و لا يظلم ربك احداً - آیه ۴۹ کهف = کتاب نهاده شود پس تبهکاران را مینگری بهتزده و نگران از آنچه در آست و میگویند وای بر ما چیست این کتاب را که فروگذار نکرده هیچ کوچک و بزرگی را مگر آنکه بحساب آورده است و بر شمرده آنرا و می یابند آنچه انجام داده اند حاضر، و ستم نمیکند پروردگار تو کسی را، ظاهر فعل «احصاها» اینست که کتاب خود، بررسی و شماره مینماید، این کتابی است گویا وزنده و پیوسته به نفس انسان و حسابگر: «اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً - ۱۴ اسراء - بخوان کتاب خود را، همین کافیت بشخص تو امروز، بر تو حساب گر است».

از این آیات معلوم میشود که موقف حساب از سختترین مواقف قیامت است، پناه بخدا میبریم.

اصحاب یمین و مقربین که باکشش ایمان و عمل صالح از جوازب تقالید و شهوات و مواقف و لغزشگاههای گناه بشتاب در گذشته اند، در معرض حساب توفشان اندک و گذشتشان از جوازب پست آسان خواهد بود. گذشت از این موقف در حقیقت تحولی در عالم آنها میباشد با این تحول بیش از پیش مشمول رحمت و لطف میگرددند و یکسره و آسان و شادان بسوی محیط خیر و نور و کسانیکه با آنها مانوس و بسوی آنان مجذوبند

۱ - «براستی برای کسانی که از راه خدا برگشته و گمراه می شوند عذاب سختی است از این رو که روز حساب را فراموش کردند، و موسی گفت من به پروردگار شما پناه میبرم از هر متکبری که بروز حساب ایمان نمی آورد، پروردگار ما! آمرزش آر برای من و برای پدر و مادر من و برای مؤمنان در روزیکه حساب پیا میشود.»

روی می آورند: فسوف يحاسب حساباً يسيراً و ينقلب ...
 میسرده که آیه: «فاما من...» تفریع بر ملاقات رب «فملاقیه» و تفصیل مترتب بآن
 باشد، این معنا مؤید این است که مقصود از ملاقات رب بفعلیت رسیدن و ظهور اندیشه‌ها
 و اعمال و تحقق ربوبیت مضاف و خاص است، زیرا آوردگان بگناه و کسانی که کتابشان
 از پشت سر آورده می شود بملاقات رب جز باین معنا نائل نمی شوند: «كلاً انهم عن
 ربهم يومئذ لمحجوبون» .

و اما من اوتی کتابه وراء ظهره (۱۰) فسوف يدعو ثبوراً (۱۱) ویصلی
 سعیراً (۱۲) انه کان فی اهلہ سروراً (۱۳) انه ظن ان لن یحور (۱۴) بلی ان ربه
 کان به بصیراً (۱۵) فلا اقسم بالشفق (۱۶) واللیل وما وسق (۱۷) و القمر اذا
 اتسق (۱۸) لترکبن طباقاً عن طبق (۱۹) فما لهم لا یؤمنون (۲۰) و اذا قرئ علیهم
 القرآن لایسجدون (۲۱) بل الذین کفروا یکذبون (۲۲) و الله اعلم بما
 یوعون (۲۳) فبشرهم بعذاب الیم (۲۴) الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم
 اجر غیر ممنون (۲۵) .

ترجمه: اما کسیکه نامه اش پشت سرش آورده شود (۱۰) پس بزودی بخواند و
 بخواند (۱۱) نابودی (یا دوری) را ، و در آید آتشی در گرفته را (۱۲) چه وی در میان
 کسانی شادان بود (۱۳) او همانا می پنداشت که هیچگاه بر نمی گردد (۱۴) آری
 پروردگارش با وی بی تاب بود (۱۵) پس - و گند پیش نیاورم بشفق (۱۶) و شب و آنچه را جمع
 نمایند و در بر گیرد (۱۷) و ما آنکاء که کامل و پیوسته گردد (۱۸) عرآینه شما فرا آید
 در حالی که طبقه ای از طبقه ای بر آید ، پس چه شده اینبار که نمی گروند !! (۱۹) چون
 بر آنان قرآن خوانده شود بسجده در نمی آیند (۲۰) بلکه کسانی که رو بکفر رفته اند
 در تکذیب میکنند (۲۱) و خداوند داناست آنچه فرامی گیرند (۲۲) پس مزده بد
 آبیاری بزمانی دردناک (۲۳) مگر کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده اند (۲۴)
 که برایشان پاداشی قطع نشدنی (یا بی منت) است (۲۵) .

شرح لغات:

ثبور: مصدر ثبر: او را راند، نابودش کرد، ناامیدش نمود، دمل باز شد.
 یحور: از حور (بفتح حاء): برگشتن، سرگردان شدن، جامه را پاک شستن و سپید نمودن، بدور محور گشتن.
 وسق: چیز را گرد آورد، برداشت. اتسق: افتعال از وسق: چیز را با هم جمع و منظم نمود.
 طبق: مطابق، پوشش، روی زمین، حال، جماعت، مصائب فراگیرنده.
 یوعون: از وعی: حمل کردن و جای دادن، پذیرفتن، شنیدن و فرا گرفتن.
 ممنون: مقطوع، منقوس، مشوب، توانا، ناتوان، شنیدن، منت گذارده.

و اما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعو ثبورا ویصلی سعیرا: فعل ماضی «اوتی» ظاهر در اینست که پیش از رسیدن نهایت کدح و ملاحظات رب، کتاب آورده شده است. چون کدح، کوشش مؤثر است و کتاب محصول و صورت ثبات یافته کوشش و پیوسته بکادح میباشد باید پیش از رسیدن به نهایت کدح با کادح آورده شود. وراء ظهر، آن جهتی است که انسان با کدح ذاتی خود، از میان جوازب متضاد آن میگردد و پشت سرش میگذارد و بسوی مقامات برتر و دریافت حقایق ربوبی روی می آورد، پس کسی که با این کدح فطری و ذاتی که خواه ناخواه از تنگنای محدود غرائز و گذرگاههای شهوات و انگیزه های پست میگردد و آنها را پشت سر میگذارد اگر دلش در بندهای او هام و شهوات دوران گذشته باشد و روی اندیشه اش به پشت سر و بسوی تأمین هواها باشد، دیوان و صفحات اعمالش در اینجهت و آثار ناشی از آن صورت میگیرد و از وراء گذشته ای که از آن روی گردانده با و پیوسته و بسویش آورده میشود.

در این آیه وراء ظهر، در مقابل یمین آمده است: «فاما من اوتی کتابه یمینه» و چون یمین دلالت بقدرت و تسلط و فعالیت در جهت خیر و برکت دارد، وراء ظهر، جهت ضعف و انفعال را میرساند. در حقیقت جهت پست و پشت سر گذارده انسان همان جهتی است که پیوسته در معرض انفعال انگیزه های غرائز و جوازب متضاد شهوات میباشد همین انفعالهاست که میدان درک و عمل را محدود مینماید و آنچه ان شخص را مشغول میدارد که از خود و عالم و مسیر نهائی خود بیخبر مینماید و پیوسته در میان طوفان

۱- موارد استعمال لغت یمین و آیه «و السماوات مطویات یمینه» همین معانی را میرساند.

شهوات خود چون گردباد بهم می پیچد . این جهت وراء ظهر ، که جهت انفعال و ضعف انسان میباشد همانست که آیه ۲۵ الحاقه ، از آن بجهت شمال تعبیر نموده است : «وامان اوتی کتابه بشماله فیقول یالیتنی لم اوت کتابیه = اما آنکسی که کتابش بجهت چپش آورده شود ، پس میگوید ایکاش کتابم بمن داده نمیشد . وراء ظهر ، گذرگاهها و مراحل گذشته ایست که دوزخ و انواع عذابها از آنها ناشی میشود و از پی سرکشان در می آید : «من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدید... و من ورائه عذاب غلیظ - آیه ۱۶ و از آیه ۱۷ ابراهیم .. «من ورائهم جهنم ولایغنی عنهم ما کسبوا شیئاً... آیه ۱۰ ، جائیه ، و همان سجین است که کتاب فجار در جهت آنست : «ان کتاب الفجار لفی سجین - مطفین» . کلمات و سطور این کتاب که صورتهای ثبت شده اعمال است ، دوزخ و انواع عذابهای آن را مینمایاند آنگاه بسوی دوزخی رخ مینماید و روی می آورد ، همینکه کتاب آشکارا و دارندة آن هشیار گردید و آنرا از نزدیک دید ، فریاد بر میدارد و میخواهد که این کتاب از وی دور ، یا خود ، یا کتاب نابود شود : فسوف یدعو ثبوراً . این بانگ و ناله مقارن با شعله هائیکه در میگیرد و او خود با بانگ و ناله اش در میان آن در می آید : «ویصلی سعیراً» .

انه کان فی اهله سرورا : کان وفی اهله ، اشعار بسکون و دل بستگی دارد . اهل ، کسان و سرای مأنوس است . سروراً ، بیان اثر بارز غفلت و دل بستگی است : او پیش از این در میان کسان و سرائیکه خوی گرفته بود شادان و سرخوش بود . پس از بیان مسیر نهائی کسایکه کتابشان از پشت سر آمده است ، این آیه خبر از زندگی و روش گذشته و بیان سبب اصلی وضع آینده آنها میباشد : اینها در دنیا در میان اهل و زندگی مأنوس خود آرمیده و شادان بودند و هدفی برتر از آن نمیدیدند و جز نگهداری آنچه در آن بسر میبردند نگرانی و اندیشه ای نداشتند و وسیله را مقصد و مقدمه را نتیجه می پنداشتند .

انه ظن ان لن یحور : از موارد استعمال لغت «حور» و مشتقات آن چنین بر می آید که معنای اصلی آن تغییر و برگشت از وضعی دیگر و از حالی بحال دیگر است ، همچنانکه جسم با گشتن در اطراف محور پیوسته از وضعی دیگر در می آید و

روی دیگر آن نمایانده میشود. بتناسب همین معنا بکسی که جامه را پاك بشوید و سپیدگرداند گویند: حار الثوب. و گفتگورا از این رو محاوره گویند که مطلب مورد بحث میان اشخاص میگردد و هر جانب آن نمایانده میشود. بنا بر این لغت حور، مرادف با رجوع نیست.

این غافل از خود بیخبر و شادان و آرمیده در میان کسان با آنکه وجودش متغیر و کوشا (کادح) بسوی پروردگار بود، گمان داشت که اینگونه زندگیش پایدار است و هیچگاه بوضع و صورت دیگر بر نمیگردد و اعمال و مکسباتش با خودش بصورت کتاب بارزی در نمی آید. از این رو نسبت بآینده هیچ نگرانی در دل و اندیشه ای در سر نداشت. چون باور نداشت که دگرگون می شود در میان اهلس سکون یافته و بآن زندگی سرخوش بود. یا در اثر سرخوشی و بکسره دلدادن به محیط مأنوس و آنچه بدان خوی گرفته بود، اندیشه اینکه وضعش تغییر می یابد نداشت. باور نداشتن تحول و دلدادن و قانع شدن بزندگی مأنوس اندیشه و کوشش اختیارش را بحدود همین زندگی محدود نمود و کتاب اعمالش را پشت سر گذارد.

بلی اندبه کان به بصیراً : بلی... برای ابطال آن گمان و اثبات ثبت و نوشته شدن اعمال و برگشت انسان است. ان ربه... بیان و دلیل این ابطال و اثبات میباشد: صفت رب مضاف، پیوسته او را پرورش میدهد و از وضع و صورتی بصورت دیگر بر میگرداند، صفت بصیر، که بینائی بیاطن و ظاهر و اندیشه و اعمال است، و سامان دهنده و با دقت تنظیم کننده امور است، با فراهم نمودن اسباب و استعدادها زمینه پرورش و تصرف رب را فراهم میسازد. پس چون این دو صفت اضافی خداوند، «ربه کان به بصیراً» پیوسته در کار خلق و تدبیر است و تعطیل نمیشود: «کل یوم هوفی شأن» انسان را که در جهت استعداد مظهر کامل فعالیت این صفات است، هیچگاه بیک وضع و حال باقی نمی گذارد و پیوسته او را از صورتی بصورت دیگر بر میگرداند و بارز مینماید گرچه این انسان خود شعور باین برگشت «حور» نداشته باشد.

فلا أقسم بالشفق، واللیل، وما وسق، والقمر اذا انشق: لا، برای تأکید قسم است چنانکه در «لا أقسم بالخنس» گفته شد؛ شفق، روشنی ضعیف آمیخته بسرخنی و زردی است که در

افق مغرب پس از غروب آفتاب دیده میشود و مفصل بر آمدن شب و برگشت روز است که پس از آن تاریکی شب مستولی میشود. منتهای استیلاء تاریکی شب آنگاه است که جنبندگان را در برگیرد و از پراکندگی و جنبش بازدارد، زیرا در هر افقی همراه گسترش دامن ظلمت و جمع شدن دامن جنبندگان. ردیف بخانه‌ها و لانه‌ها و آشیانه‌های خود بر میگردند و بگرد هم درمی آیند و چون دنباله و آثار نور یکسره از افق کشیده شد و شفق محو گردید و تاریکی شب استیلاء یافت همه جانوران جز آنکه از تاریکی شب برای راهزنی و شکار استفاده میکنند، یکسره از جنب و جوش می افتند و فضای زندگی آرام میشود: «واللیل وما وسق». از یکسو شعاع گرم و انگیزنده خورشید رخ مبتابد و از سوی دیگر نور سرد و آرام ماه رخ مینماید و بتدریج و منظم مقدار روشنی آن افزوده میگردد تا بصورت مجموعه نورانی کامل درمی آید: «والقمر اذا اتسق».

لترکبن طبقاً عن طبق : لام برای جواب قسم، و نون تأکید آنست. رکوب، بالای چیزی بر آمدن و در راهی پیش رفتن است. مخاطب لترکبن بضم تاء بنا بقرائت مشهور، جمیع افراد انسان میباشد. و بنا بفتح تاء بقرینه یا ایبا الانسان انک کادح، مخاطب نوع انسان، باید باشد. و بقرینه سیاق آیات سابق باید مخاطب بخصوص همان کسانی باشند که کتابشان از پشت سر آورده میشود، همانهاییکه در میان اهل خود شادان آریده‌اند و باور ندارند که بوضع و صورت دیگر بر میگردند. بعضی از مفسرین مخاطب را شخص رسول (ص) یا بواسطه دیگران را هم دانسته‌اند؛ طبقاً، مفعول و یا حال یا تمیز است. عن، برای تجاوز یا بدل، یا بمعنای بعد، و متعلق لترکبن فعل مقدر است : هر آینه بر می آئید و سوار میشوید. یا بر می آئی طبقه‌ای را، یا در حالیکه طبقه‌ای هستید، یا از این رو که بصورت طبقه‌ای هستی، که از طبقه دیگر بر آمده است یا بجای یا بعد از طبق دیگر میباشد.

این بر آمد فواصل شفق و شب از روز و بتدریج روی آوردن تاریکی و گرد آوردن جنبندگان و فرا گرفتن آنها را زیر پرده سیاه خود و این افزایش پیوسته و منظم نور ماه تا رسیدن به کمال آراستگی، که منشأ تبدیل و تطابق بی درپی روشنی و تاریکی و حرکت و سکون و جمع و تفریق میگردد، چون شواهد آشکار و مشهود و دائمی است بر نظام

متطابق و متحول و متغیری که بر ظاهر و باطن و سراسر جهان حاکم و جاریست. و چون انسان از این نظام بیرون نیست و جزء کوچک حساس و اثر پذیر و محکوم آنست پس بیقین بصورت و وضعی در می آید که از وضع سابق برخاسته و مطابق آن می باشد.

گسترش دامن امواج نور در فضا و نفوذ آن در خلال زمین و اعماق دریا، سراسر موجودات را از عناصر طبیعی تا جنبندگان از جای بر می انگیزد و از حرکات پی در پی و اختلافات حرارت و عوامل متضاد دیگر فعل و انفعالات و تغییرات و تبدلها رخ میدهد، این تبدل و تغییر منظم و متطابق همچنانکه عناصر بی جان را آماده برای پدید آمدن صورتها و طبقات دیگر مینماید، جانداران را نیز از جهت ساختمان عضوی و غریزی و قوای ادراکی در معرض تغییر و پیدایش صورتها و طبقات دیگر در می آورد، این تغییرات پی در پی جانداران و بر آمدن طبقه ای از طبقه ای و صورتی از صورت دیگر در صورتهای نخستین چنین و تکوینی انسان بخوبی ظاهر است، پس از آنکه صورت ظاهر انسانی بارز و کامل گردید تحولات متطابق بایکدیگر در باطن و قوای نفسانی پیش میرود باین طریق که از هر صورت نفسانی و بر طبق آن صورت دیگر مطابق با آن ناشی میشود. منشأ این تحولات، صفات میراثی و قوای غریزی و نفسانی و ادراکات است که هماهنگ با اشعه نور و انعکاسهای محیط زندگی برانگیخته می شوند. و آنچه در بیداری روز انگیزته شده و انعکاس یافته و آثاری که در باطن و مراکز دراک پدید آمده است، در زیر پرده تاریک شب و هنگام خواب بیاطن نفس روی می آورد و در اعماق آن مانند رسوبات زمینی در اعماق دریاها، جای میگیرد، پس از پایان دوره خواب و سپری شدن تاریکی شب و فعل و انفعالات ناشی از آن قوای انسان بضمیمه آثار دریافته، منشأ اندیشهها و مکتوبات و فعالیتها و فعلیتهای دیگر می گردد. با این ترتیب چنانکه از میان عوامل تدریجی و مستمر طبیعی، طبقات زمین و انواع جانوران تکوین می یابد و طبقه ای بالای طبقه ای در می آید، از سکون و حرکت و جمع و پراکنده شدن و خواب و بیداری که از تبدل تدریجی روز و شب و روشنی و تاریکی پدید می آید پی در پی آثار فکری و اخلاقی در خلال نفس انسان جایگزین می گردد، و به تدبیر رب بصیر: «بلی ان ربه کان به بصیراً» که قوا و استعدادهای جوینده و دریابنده را بسوی پرورش و کمال بر می انگیزد،

همواره صورتی از صورت پیشین و مطابق آن بالا می آید و بر آن سوار می شود. اگر مجموع ادراکات و آثار و خویهای پایه گرفته و ثبات نسبی یافته را سازنده شخصیت اشخاص بدانیم، انسان مورد خطاب همین صورت مجموع و طبقه ایست که منشأ طبقه دیگر و کاملتر می گردد، و از طبقه و صورت مطابق دیگر برآمده است، متناسب با این فرض اینست که «طبقاً» حال یا تمیز باشد: شما برمی آئید در حالی که خود طبقه هستید یا بصورت طبقه درمی آئید که از طبقه دیگر ناشی شده است.

اگر شخصیت انسان را حقیقتی ثابت و غیر از مجموع قوا و مکتسبات بدانیم آنچنانکه قوا و مکتسبات منشأ تکامل آن حقیقت باشد، متناسب است که «طبقاً» مفعول فعل «لترکبن» و فاعل مورد خطاب مفاير با مفعول باشد: برمی آئید طبقه ای را... و چون لحن آیه مبین دوام و استمرار است معنا چنین می باشد: پیوسته برمی آئید طبقه ای از طبقه ای. و چون هر طبقه ای صورت کاملتر از طبقه پیشین است، در منتهای این تحولات که منتهای عالم طبیعت و حرکات است، بصورت کتاب جامع و کاملی برابر دیده شخص ظاهر گشته و بسویش آورده می شود: «فاما من اوتی کتابه...» صفحات و طبقات بالای هم برآمده این کتاب مانند طبقات زمین همه آثار و اشکال و اطوار گذشته را چون حروف و کلمات در هر قسمتی حفظ کرده و مجموع هر طبقه ای مانند جمله، مفاهیم و معانی را می رساند و مجموع طبقات بصورت کتاب کامل محتوی و حاکی سر نوشتها و سرگشتها می باشد.

چون طبقه اجتماع صورت جمعی افراد است، با تحول صورتهای فکری و خلقی افراد، اجتماع هم در معرض تحول است و از طبقه ای طبقه دیگر برمی آید. از این نظر مخاطب مستقیم فعل «لترکبن» افراد است، و غیر مستقیم، این خطاب متوجه جمع و طبقه حاضری است که از سلسله طبقات گذشته برآمده است و پیوسته به آینده می باشد. در تفسیر این آیه، مفسرین توجیهاات و تطبیقات مختلف نموده اند که بیشتر آنها نه موافق ظاهر آیه است و نه سند معتبری دارد و نه ارتباطی با آیات قبل و سوگندها.

از آنچه گفته شد ربط این دو آیه: «لترکبن...» که جواب قسم است با

قسم‌ها و همه ایشان با آیات قبل، و هماهنگی دقیق آنها، تا حدی برای متدبّر در قرآن آشکار می‌شود. والله اعلم.

فمالم لا يؤمنون و اذا قرء عليهم القرآن لا يسجدون: ما، استفهام تعجبی و مشعر بسؤال از علت ایمان نیاوردن، یا استفهام انکاری است: چه مانعی در پیش دارند و چه شده است آنها را که ایمان نمی‌آورند؟ یا، چه سودی اینها را است که ایمان نمی‌آورند؟ و او، عاطفه است: و چه می‌شود آنها را که چون قرآن خوانده شود سجده نمی‌آوردند. می‌شود که و او حالیه و جمله از اقرء در محل نصب باشد: و حال آنکه چون قرآن خوانده شود سجده نمی‌نمایند. مقصود از سجده باید معنای لغوی آن باشد که تن دادن و سرفروغ آوردن است، زیرا سجده اصطلاحی که پیشانی بزمین گذاردن است، هنگام قرائت قرآن جز در چند آیه، نه واجب و نه مستحب است.

تفریع استفهامی «فمالم...» ظاهراً راجع بیه آیات قبل است: با این آیات معجزات که کمال اتقان و صراحت بیان مسیر نهائی زمین و آسمان و منتهای کدح انسان و نظام متحول جهان را مینمایاند و این قدرت و حکمتی که در تدبیر و تقدیر شب و روز و خواب و بیداری و جمع و تفریق و فصل و ترکیب مشهور است چگونه بهمبده آیات وجود و آیات وحی ایمان نمی‌آورند و چون آیات قرآن خوانده شود خاضع نمی‌شوند؟

بل الدین کفروا یکذبون، والله اعلم بما یوعون: بل... تصور هر علتی را که موجب سرپیچی از ایمان و سرکشی بحق باشد نفی میکند، و سبب واقعی آنها را بیان مینماید. فعل ماضی «کفروا» بروی آوردن بکفر و تقالید باطل گذشته دلالت دارد و فعل مضارع «یکذبون» به تکذیب مستمر آینده آنان: هیچ سببی و منشأی در وجود انسان و خارج آن برای سرپیچی از ایمان و سرکشی به آیات نیست از یکسو ذهن اندیشنده و فطرت انگیزنده انسان و از سوی دیگر آیات محکم جهان و قرآن باید اسبابی برای ایمان و خضوع بکشاند، موجب سرپیچی و خودداری آنان کفر و تقالیدی است که در گذشته بر نفوسشان چیره گشته و منشأ تکذیبشان بهر برهان و حقی شده است. چون خوی تکذیب طرف نفوسشان را از ایمان مبرهن و دریافت حقایق تهی میدارد، اوهام و مکتسبات باطل و ناروا ببدون نفوسشان روی می‌آورد و خلأ ذهنی آنها را خواه و نخواه

فرا می‌گیرد. و جز خداوند داناکم و کیف و آثار آنها را چنانکه باید نمیداند: والله اعلم بما یوعون.

فبشرهم بعذاب الیم: فاء، تفریع به «والله اعلم بما یوعون» است. بشارت، آگاه نمودن، روی آوردن خوشی یا نمایاندن مقدمات آنست، در مورد عذاب از روی سرزنش و کنایه گفته می‌شود: خداوند دانا تر است با آنچه در تاریکی کفر و تکذیب فراهم میسازند و در خلال نفس خود جای میدهند، همین فراهم ساختن هاست که عذاب دردناکی را آماده میسازد که آنها خود از آن بی‌خبرند. پس تو ای پیامبر بعذاب دردناکی که در پیش دارند آنها را بشارت ده و آگاهشان گردان.

الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون: چون استثناء از ضمیر جمع «فبشرهم» است که راجع به کافران میباشد استثناء منقطع و برای تأکید است. اگر در مستثنای قائل به تعمیم بشویم استثناء متصل و برای حصر و تقلیل میباشد: به آنها که بکفر روی آورده‌اند و اندیشه‌ها و اعمالی کسب کرده‌اند و بهر کس، عذاب دردناک را بشارت ده مگر گروه خاص و محدودی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند که برای آنان پاداش غیر مقطوع و پیوسته، یا غیر ناقص و کامل، یا ناآورده و پاک، یا بی‌منت است.

طول واجن و وزن آیات این سوره: طول پنج آیه اول کوتاه «کمتر از سه کلمه» است، که بارین «اذا» که بحرف بعد متصل میشود، آغاز می‌گردد و می‌گذرد و به تشدید و تاه ساکنه منتهی و متوقف می‌گردد. آهنگ متناسب این آیات با معانی آنها نمایاننده حوادث سریع و پی‌درپی دوره‌های نهائی جهان میباشد. در همین بین که لحن سریع و بلیغ این آیات ذهن انسان را فرا می‌گیرد و آنرا از مناظر حوادث آینده پر مینماید، بانک وطنین آرام و ممتد یا ایها الانسان... بگوش میرسد که مقدار طول آن نصف پنج آیه قبل است: گویا اهمیت و ارزش نتیجه و علت غائی جهان را که انسان و نهایت کدح او میباشد، میرساند. از آیه ۷، متناسب دامنه مطالب، طول آیات بین دو تا پنج کلمه کوتاه و بلند می‌گردد، تا آخرین آیه «الا الذین...» که دامنه آن تا کلمه کشیده شده است. سه آیه ۶ و ۷ و ۱۰، که مبین مواضع نهائی انسان است به وزن هاء ماقبل ساکن

و مکسور منتهی می‌گردد. دیگر آیات، تا آیه ۱۶، که بیان احوال متغیر و اندیشه‌ها و تحولات انسان است با ایقاعات یکنواخت به‌طنین یاء و راء، یا واو و راء میرسند. از آیه ۱۶ تا ۱۹، که سرعت تحول اوضاع شب و روز را مینمایاند، آیات کوتاه و باء و ایقاع خفیف و شدید آمده است که به فتحه‌های متوالی و پیوسته به صدای قاف ختم می‌شود. از آیه ۲۰ تا آخر سوره لحن و ایقاعات آیات، متناسب با علامت ملایم و آرام است که با اوزان کشیده واو و نون منتهی میشود جز آیه ۲۴ که به یاء و میم بسته می‌گردد.

اوزان فعلی و اسمی و لغات خاصیکه فقط در این سوره آمده است: اوزان اذنت، حقت بصیغه مجهول؛ تخلت، مسرور، طبق، یوعون. لغات کادح، کدح، یحور، شفق، وسق، اتسق.

از رسول خدا (ص) روایت شده است: «هر آنکس که بخواند سوره انشاق را خداوند او را در پناه خرد می‌گیرد از اینکه کتابش از پشت سر بوی داده شود.»

سوره بروج ، از سوره های مکی ، بیست و دو آیه است .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳) قَتَلَ
أَصْحَابَ الْأَخْضُدِ (۴) النَّارِ ذَاتِ الْوُوقُودِ (۵) أَذْهَمَ عَلَيْهَا قَعُودِ (۶) وَهُمْ عَلَى مَا
يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٍ (۷) وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ
الْحَمِيدِ (۸) الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)

ترجمه: سوگند به آسمان دارنده برجها (۱) و روز وعده شده (۲) و مشاهده کننده و مشاهده شده (۳) کشته شدند یاران اخدود (۴) آن آتش دارای گیرانه (۵) آنگاه که آنها بالای آن آتش نشسته بودند (۶) و آنان بر آنچه با مؤمنان رفتار میکردند خودگواهان بودند (۷) و کینه جوئی از آنان نداشتند ، جز از اینکه ایمان میداشتند آنان بخداوند عزیز حمید (۸) همانکه برای او است ملک آسمانها و زمین و خداوند بر هر چیزی بس گواه است (۹) .

شرح لغات :

ذات، بمعنای حرفی، مؤنث ذو: پیوستگی و دارائی. بمعنای اسمی: خود، شخص.
بروج، جمع برج: رکن، بارو، کاخ، ساختمان اطراف قصر و بالای بارو، منزل خورشید و ماه، ستاره بزرگ و درخشان. از برج (فعل ماضی): چیزی آشکارا شد، بالآمد، آرایش و شکوه یافت .

اخذود: حفرة طولانی، شکاف زمین، اثر ضرب در بدن.

وقود ، بفتح واو : گیرانه آتش، سوخت. بضم واو، مصدر: برافروختن.

قعود ، جمع قاعد: نشسته. بمعنای مصدری، نشستن.

نقموا ، جمع مذکر نقم، فعل ماضی: از کسی کینه جوئی کرد ، بر کسی کاریرا سخت مؤاخذه کرد، و کسی را سخت ناخوش داشت .

عزیز : شریف ، نیرومند ، چیره شونده ، کمیاب ، توانای بی مانند، کسی که هر چه بخواهد میکند .

والسما ذات البروج : این آیه بدالات واو ، قسم باسما است از این رو که دارا و متصف به بروج است . چون لغت برج ، دلالت بر ساختمان مرتفع و محکم و باشکوه دارد. بیشتر مفسرین، البروج را اشاره به ستاره های مخصوص و وصف آنها دانسته اند، نه نام همه ستاره ها. از این جهت گفته اند که مقصود از البروج مجموعه های کوکبی منطقه البروج است. این تطبیق نادرست بنظر می آید، زیرا اینگونه تصورات درباره هیئت آسمان و ستاره ها، سالها پس از نزول این آیات، در اذهان مسلمانان راه یافت، آنکه جای لغات و اصطلاحات اصلی را لغات و تعبیرات عربی گرفت ، بنابراین، اصطلاح و نامگذاری خاص بروج بر شکل های خیالی دسته ای از کواکب نزدیک بهم که در مسیر و منازل سالیانه خورشید واقعند ، باید از همین تعبیر قرآن گرفته شده باشد . نه آنکه این آیه را بر آن نظریات هیئتی تطبیق نمائیم^۱.

بعضی از مفسرین - مانند حسن و مجاهد و قتاده - گفته اند مقصود از البروج ، ستاره های بزرگ است. مؤید نظر مشترك مفسرین که «البروج» را به معنای کواکب خاص دانسته اند، همه ستاره ها، آیاتی است که در آنها «بروجاً» بصورة نكرة و باتنوین آمده است که اشعار به تخصیص و تعظیم دارد: «تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً وجعل فیها سراجاً وقمراً منیراً، آیه ۶۱ فرقان = پربرکت و خجسته است خداوندی که در آسمانها

۱- بروج در اصطلاح هیئت قدیم دوازده مجموعه کوکبی است که هر مجموعه آن بصورت جانوری یا چیز دیگری تصویر شده است : حمل ، ثور ، جوزا ... تا حوت . که مثلاً خورشید در هر ماه از محاذات یکی از آنها میگذرد ، باین ترتیب و تصویر توانستند ماهها و فصول سال را تنظیم و نامگذاری نمایند . گویند اصل این تقسیم از « ابرخس » است که یکی از دانشمندان یونان در قرن دوم پیش از میلاد بوده است. پس از آنکه مسلمانان این تصویر و ترتیب و تقسیم را از یونانیان گرفتند، مانند دیگر علوم لغات و اصطلاحات آنرا به عربی درآوردند .

برجهائی بر نهاد و در آن چراغی و ماه تابانی نهاد. «ولقد جعلنا فی السماء بروجاً و زیناًها للناظرین و حفظناها من کل شیطان رحیم، آیه ۱۶ و ۱۷ حجر = همانا نهادیم در آسمان برجهای و آراستیم آنها را برای بینندگان و نگاهداشتیم آنها را از هر شیطان رانده شده‌ای».

فعل تبارک (در آیه فرقان) که دلالت بر کثرت و دوام و سرشاری خیر و برکت دارد، مشعر باین است که پیدایش و برآمدن آن بروج (ستاره‌های خاص) در اثر امدادهای دائم خداوند است که خیر و برکتش بزرگ و پیوسته است. بنابراین دلالت و اشعار، بروج ستاره‌هایی هستند که از برکت و امداد خداوند بدوره کمال خاص بخود رسیده‌اند.

این گونه ستاره‌ها یا بعضی از اینها گویا همانها هستند که بصورت منظومه شمسی درآمده یا درمی آیند و دارای چراغ فروزان و ماه تابان میگردند: «وجعل فیها سراجاً و قمرأ منیراً». بنا به قرائت «سرجا» در این آیه، که جمع سراج است، این معنای بیشتر تأیید میشود. بانظر باین ترتیب تکاملی که از تعبیر و اشارات تبارک، بروجاً، سراجاً، فهمیده میشود، باید در نهایت دوره تکامل کواکب، سیارات و منظومه شمسی تکوین شوند، و در آنها حیات پدید آید، و در درون برجها (کاخهای باشکوه و محل سکونت اشراف و دیده‌بانی دیده‌بانان) اشراف مخلوقات ساکن شود.

اگر مرحله نهائی تکامل کواکب به پیدایش سیارات و بروز حیات نیانجامد و بصورت برجهای زنده در نیاید، پس نهایت آفرینش کهکشانشان با میلیاردها کواکبی که در آن تکوین میشوند و با نظم و حکمت خاص ادوار و مراحل را میگذرانند بچه سرنوشت و وضعی میرسد؟ آیا میتوان باور کرد که در میان میلیاردها ستاره درخشان کهکشانشان، تکوین سیارات و پیدایش حیات منحصر به همین منظومه خورشیدی ما باشد؟ اگر چنین باشد پیدایش این منظومه کوچک در میان این همه کهکشانشان و خورشیدها باید یک واقعه تصادفی و استثنائی باشد! با آنکه پیشرفت علم و نظام تکوین و تغییر و تکامل عمومی و کلی جهان، احتمال تصادف و استثناء را، پیوسته در واقع و از اذهان دورتر میدارد، و مطابق آخرین نظر تحقیقی پیدایش سیارات و زمین محصول

تصادف نیست بلکه از روی نقشه و حسابی پدید آمده‌اند.^۱

اگر بپذیریم که تکوین هر يك از ستاره‌های ثابت و بزرگ و سیارات كوچك و زمین بر طبق نقشه و حساب پدید آمده‌اند، نمیتوان گفت که مرحله نهائی این نقشه و حساب، مخصوص جزئی از جهانست و در اجزاء دیگر بهیچ صورت اجرا نمی‌شود. نتیجه اجراء نقشه حساب شده جهان بزرگ همین است که علل و شرائط طبیعی و عنصری را فرا آرد و در مرحله نهائی کراتی قابل و آماده برای پیدایش حیات پدید آرد.^۲

آیات قرآن بیش از نمایاندن وحدت نظم و حساب در سراسر جهان، با تعبیرات مختلف و مکرر و مؤکد و اشاره‌هایی که برای اهل نظر صراحت‌ها می‌باشد، از بودن موجودات متحرك و زنده، و جنبش و حرکات عظیم حیاتی را در آسمانها مانند زمین، خبر میدهد: «له ما فی السماوات والارض، يعلم ما فی السماوات والارض، یسجد له من فی السماوات والارض». «باین مضمون، آیات قرآنی بسیار است. در همه این آیات زمین مقارن با آسمانها ذکر شده است که اشعاری بوحدهت ساختمان و آنچه در آسمانها و زمین است دارد.»

۱- در کتاب يك، دو، سه، بینهایت، پس از شرح نظریه وایتس زیگر، که پیش از این بان اشاره شد، درباره تکوین سیارات چنین آمده است: «يك نتیجه مهم که بر تئوری وایتس زیگر مترتب است اینست که تشکیل سیارات يك واقعه استثنائی نبوده بلکه همین جریان باید عملاً در ساختمان کلی ستاره‌ها صورت پذیر باشد. این حکم منافات کاملی با نتایج داستان تشکیل سیارات بر اثر تصادم خورشید با يك جرم آسمانی دارد که جز امری استثنائی نمی‌توانسته است باشد. در حقیقت حساب شده است که تصادم بین ستارگان واقعه‌ایست بسیار بعید و کمیاب و در میان چهل میلیارد ستاره‌ای که دستگاه نجومی کهکشان ما را تشکیل میدهد، در هر چند میلیارد ساله کهکشان، جز چند تصادم وقوع نیافته است.»

اگر همچنانکه امروز بنظر میرسد هر ستاره ثابت دستگاه سیارات مخصوص خود داشته باشد تنها در کهکشان ما باید میلیونها سیاره وجود داشته باشد که اوضاع طبیعی هر يك تقریباً شبیه زمین است. عجب است که حیات حتی به‌الیقین صورت خود در این دنیاها قابل سکونت بسط نیافته باشد. نقل از صفحه ۳۳۰-۳۳۱.

۲- اکنون دانشمندان نجومی از روی قرائن و مشاهدات، به آنجا رسیده‌اند که تکامل شیمیائی در سیاره مشتری، مانند دوره‌های اولیه زمین آهسته پیش می‌رود و اتمسفر آن پر است از عناصر ئیدروژن و اکسیژن و ازت، و نیز به وجود آب که منشأ حیات است در این سیاره پی برده‌اند.

علماء و محققین اسلام چون از آسمان محسوس تصویری داشتند غیر از آنچه امروز مشهود است، با آن نظر ناچار بودند که سماوات را در این آیات بعوالم غیب و ما، و من، را به موجودات ملکوت و فرشتگان تطبیق نمایند.

از این آیات صریحتر آیه ۲۹ سوره شوری است: «ومن آیاته خلق السماوات والارض و ما بث فیها من دابة و هو علی جمیعهم اذا یشاء قدیر = از آیات او آفرینش آسمانها و زمین است و آنچه پراکنده است در آسمانها و زمین از هر جنبه‌ای و او برگرد آوردن آنان آنکاه که بخواهد بس توانا است».

با توجه با آنچه گفته شد و به تناسب معنای لغوی، مقصود از بروج در این آیه باید گواکبی باشد که ساختمان کامل و بارز و برج و باروهائی دارند که نمایاننده کمال تدبیر و عظمت و قدر است و اشاره ضمنی دارد بوجود نوعی ساکنین و نگهبانان در آنها.

این برجهای عظیم و فروزان مانند هر برج و بارو که از مواد اصلی ساخته شده، از عناصر اصلی کهکشان بالا آمده و از خود آسمان شناخته شده است: «والسماوات البروج».

والیوم الموعود . و شاهد و مشهود : یوم موعود ، بانفاق مفسرین روز قیامت است: «بل الساعة موعدهم - از آیه ۴۶ قمر - ، ولی در معنا یا مصداق شاهد و مشهود نظرهای مختلف دارند :

۱- شاهد محمد صلی الله علیه و آله، مشهود کسانی که بر آنها یا برای آنها گواهی میدهد، بشهادت: انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً .

۲- شاهد امت اسلام، مشهود امام دیگر، بگواهی: لتکونوا شهداء علی الناس

۱- مرحوم طبرسی در تفسیر جوامع الجامع، پس از آنکه درباره مرجع ضمیر تثنیه این آیه «فیها» توجیهاتی مینماید، میگوید: بعید نیست که در آسمانها کسانی باشند که در آنها راه بروند آنچنانکه مردمان در زمین راه میروند.

در بعضی روایات ما، نیز بیانات و تعبیراتی است که دلالت بر وجود زندگان بلکه تمدنها در آسمانها و نجوم دارد مانند: ان فی النجوم مدائن کمدائنکم = راستی در این ستارگان شهرهائی مانند شهرهای شما وجود دارد. این حدیث منقول از امیر المؤمنین علی (ع) است.

ویکون الرسول علیکم شهیداً .

- ۳- شاهد فرشتگان مشهود آدمیان ، بدلیل: کل نفس معها سائق وشهید .
- ۴- شاهد پیمبران ، مشهود پیمبر خاتم، بدلالت : و از اخذالله میثاق النبیین لما آتیتم من کتاب و حکمة ثم جائکم رسول مصدق قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین .
- ۵- شاهد اعضاء انسان ، مشهود اعمال او، بشهادت: یوم تشهد علیهم السنتم وایدیهم وارجلهم بماکانوا یعملون .
- ۶- شاهد خداوند، مشهود وحدانیت: شهدالله انه لااله الا هو .
- ۷- شاهد روز جمعه یا عرفه یا قربان ، مشهود اجتماع موحدین .
- ۸- شاهد مردمیکه در این روز جمع میشوند .
- ۹- شاهد حجرالاسود ، مشهود حاجیان .
- ۱۰- شاهد خلق، مشهود حق .

همه این نظرها ومانند اینهاکه از مفسرین نقل شده است بیش از بیان مصداق و تطبیق بموارد را نمیرساند. مورد اتفاق و جهت مشترك آیات مورد استناد و اقوال مختلف مفسرین این است که : خداوند، فرشتگان ، پیمبران، اعضاء انسان ، زمان ، مکان، اجتماعات عظیم توحیدی، هر فرد شاهد حق، همه و هر یک شاهد و دیدبان و ضبط کننده اعمال و رفتار انسان میباشند .

اگر نظر آیه به تعمیم شاهد و مشهود بود با الفاظ عموم ذکر میشد: کل شاهد وکل مشهود. و اگر به مورد معین نظر داشت، با الف ولام می آمد: الشاهد والمشهود . پس چون منظور از: شاهد و مشهود، نه تعمیم است و نه تعیین؛ منظور شاهد و مشهود نامعین است: هر چه قابل شهود و اشهاد باشد .

شهود، درک و ضبط تام بوسیله چشم یا ذهن است ، آنچنانکه هنگام گواهی مبین و نشاندنده حادثه مشهود بهمان صورتیکه واقع شده است باشد و بزودی و گذشت زمان پرده پوشی و محو نشود. اینگونه درک و شهود در مرتبه اول خاص حس بینائی میباشد و ادراکات حواس دیگر را حین بینائی تأیید و روشن مینماید . از این رو

هر احساس قابل ملاحظه و درد آور یا لذت بخشی که بوسیله هر يك از حواس به مراکز ادراک رسد بی درنگ بینائی مأمور رسیدگی آن میشود و برای کشف سبب و چگونگی وقوع آن بسویش می‌شتابد: اگر خاری بیابخلد چشم بسوی آن خم میگردد. اگر بانگ غیر مأنوس و انگیزنده‌ای بگوش برسد چشم بدنبال آن میدود و هر چه بیشتر بآن نزدیک میشود و متوجه میگردد، تا از جزئیات آن بصورت کامل عکسبرداری نماید. اینگونه شهود و بررسی و ضبط برای آنست که هر گاه خواست آنرا با همه خصوصیات بیاد آرد و بازگو نماید و بآن گواهی دهد.

قتل اصحاب الاخدود: قتل، فعل خبری و بتقدیر لام تأکید، جواب قسم است. اصحاب اخدود، بقرینه ضمائر آیات بعد: «هم، یفعلون» و این عنوان «اصحاب الاخدود»، ستمکاران و آتش افروزانی بودند که برای سوزاندن مؤمنان خداپرست کارشان این بود که گودالها میکندند و آتشی افر و ختنند: سوگند با آسمان دارای بروج و... کشته و نابود شدند آتش افروزان گودالها. میشود که فعل قتل، انشائی و برای نفرین و متضمن جواب قسم باشد: کشته و نابود شوند یاران اخدود.

از سوی دیگر بتناسب تعظیم و تکریم و اشهاد این آیات، باید مقصود از اصحاب اخدود، مردان با ایمانی باشند که چون شمع با آتش بیداد بت پرستان ستمکار سوختند. همان مردان حقی که با سوخته شدن خود شعله ایمان و خداپرستی را بر افروختند و راه حق را برای آیندگان روشن ساختند. گواه ایمان و پایداری این گروه و ستم و بیدادگری دشمنان آنها، هم برج نشینان ملکوت، و هم تاریخ انسان، و هم وجدان ستمکاران است.

بنابر اینکه مقصود از اصحاب اخدود سوختگان مظلوم باشد، ضمائر «هم، و یفعلون» که مقصود سوزندگان ستمکار است، مرجع ظاهری ندارد. گویا تصریح نشدن بنام یا عنوان آنها نمایاننده قهر و خشم خداوند است که با اشاره با ضمائر، از آنها گذشته و از آنها روی گردانده است. میشود که مرجع این ضمیرها بطریق استخدا که نوعی بلاغت در کلام است، همان اصحاب الاخدود باشد. باین ترتیب که مقصود از اصحاب اخدود همان سوختگان باشد و به تشابه این عنوان، ضمائر «هم و یفعلون» به اصحاب اخدود

برگشته است .

هر چه هست، از اینکه قرآن جز عنوان اصحاب الاخدود از این سوختگان یا سوزندگان نام و نشانی نیاورده، معلوم می‌شود که منظوری جز شناساندن همین عنوان ندارد . همین عنوان نمایانده بارزترین نمونه فداکاری و پایداری در راه حق از سوئی، و سنگدلی و شقاوت در سوی دیگر است که در طول مبارزه توحید و شرک و حق و باطل و در خلال تاریخ پر ماجرای انسان در هر گوشه‌ای نمونه‌های بسیار دارد که نمونه اکمل و اسبق آن ابراهیم خلیل همان نخستین منادی توحید است .

مفسرین قرآن و شارحین اشارات تاریخی آن کوشیده‌اند تا از خلال منقولات و روایات نام و نشانی از اصحاب اخدود بیرون آرند. بعضی از این منقولات بیش از آنکه سند معتبری ندارد به افسانه‌های خیالی شبیه‌تر است تا وقایع تاریخی. و آنچه از تخیل بدور و بحوادث تاریخی نزدیک است، در مکان و زمان و نام و نشان نامتفق و از هم دور است.^۱

۱- چنانکه گاه محل حادثه را در بابل و فارس، گاه در یمن و شام یا حبشه و نجران نشان داده‌اند. و همچنین در زمان و چگونگی آن. یکی از موارد انطباق با این آیه داستانی است که در کتاب دانیال باب سوم آمده و اجمال آن این است: «نبوکدنصر (بخت‌النصر) پادشاه بابل در اوج قدرت خود دستور داد تا تمثال بزرگ طلائی بسازند و همه سران لشکری و کشوری را بسجده در برابر آن بخوانند و هر کس بآن سجده نیاورد در کوره آتش بسوزانند. سه تن از یهودیان «میشک، شدرک، عبدنفو» از سجده امتناع کردند، که پس از محاکمه دستور سوزاندن آنها را داد. آنها در کوره آتش سالم ماندند و شعله آتش مأمورین او را سوزاند، از این رو نبوکدنصر بخدای یهود ایمان آورد و فرمان عمومی درباره احترام بآن صادر کرد.»

از سعید بن جبیر چنین نقل شده: «آنگاه که مردم اسفندهان (گویا اسفهان است) در برابر مسلمانان شکست خوردند، عمر (که میخواست با آنها چون مشرکین رفتار نماید) گفت: اینها مجوسند و یهودی یا نصرانی و اهل کتاب نیستند. علی علیه السلام گفت: که برای اینها کتابی بوده که از میان رفته است. باین سبب آن کتاب از میان رفته که پادشاهی از آنها در حال مستی یا دختر یا خواهرش، هم بستر شد، چون بهوش آمد بآن زن گفت چاره چیست؟ آن زن گفت: مردم کشور را جمع کن و فرمان آزادی زناشویی بادختران را صادر گردان او هم چنین کرد و کسانی که بمخالفت برخاستند در میان خندقهای آتش افکند - نقل از تفسیر مجمع البیان-»

و نیز در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السلام روایتی باین مضمون آمده: «خداوند

بیشتر مفسرین و مورخین، اصحاب اخدود را به نخستین مسیحیان نجران تطبیق مینمایند، که فرمان ذونواس (یوسف بن شرحبیل) پادشاه یهودی آن سرزمین، آنها را در گودالهای آتش سوزاندند.

اگر الف و لام الاخدود، اشاره بحادثه معهودی باشد و داستان مسیحیان نجران اعتبار تاریخی داشته باشد، اصحاب الاخدود باین حادثه بیشتر انطباق دارد، زیرا نجران شهری در سرحد بین شام و حجاز و یمن و از مراکز مسیحیت در این ناحیه و در آن زمان بوده است.

این آیه بهر حادثه‌ای تطبیق شود، نظر قرآن را محدود نمی‌نماید، چه منظور

از حبشیان پیمبری برانگیخت، مردم آن سرزمین او را تکذیب کردند و جنگ میان آنها در گرفت. پس از آنکه گروهی از پیروان آن پیمبر کشته شدند و گروهی اسیر شدند، مشرکین آتشی در میان خندقی برافروختند و بآنها گفتند: کسانی که به آئین ما برگردند بر کنار آیند و کسانی که بآئین این شخص بمانند بآتش در آیند، از مؤمنین زنی پیش آمد که طفلی در آغوش داشت و بر آن طفل ترحم کرد و از رفتن بآتش خودداری نمود. آن طفل بزبان آمد و بمادرش گفت میاندیش و بآتش در آ که سوختن در راه خدا ناچیز است.

۱- مولانا جلال‌الدین در یکی از حکایات اوائل کتاب مثنوی داستان مفصلی از دشمنی و کشتار یکی از پادشاهان یهود از مسیحیان نموده و گفته‌ایکه در میان مسیحیان برانگیخت، سروده، آنگاه در تحت عنوان حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک قوم دین عیسی (ع) جهد می‌نمود، حکایتی آورده است که با داستان ذونواس و کشتار مسیحیان بیشتر تطبیق می‌کند:

در هلاک قوم عیسی رو نمود
سوره بر خوان و السماء ذات البروج
این شه دیگر قدم بروی نهاد
سوی او نفرین رود هر ساعتی
وز لثیمان ظلم و لعنتها بماند
در وجود آید بود رویش بدان
در خلایق میرود تا نفع صور

يك شه دیگر ز نسل آن جهود
گر خیر خواهی از این دیگر خروج
سنت بد گر شه اول بزاد
هر که او بنهاد ناخوش سنتی
نیکوان رفتند و سنتها بماند
تا قیامت هر که جنس آن بدان
رگه رگست این آب شیرین و آب شور

پس، آن جهود را بصورت بت پرستی نمایانده:

پهلوی آتش بتی بر پای کرد
ور نیارد در دل آتش نشست

آن جهود سگه بین چه رای کرد
کانکه این بت را سجود آرد پرست

آنگاه داستان زن و طفل را بصورت خاصی سروده:

پیش آن بت و آتش اندر شعله بود

يك زنی با طفل آورد آن جهود

قرآن همه کسانی هستند که در راه اعلاء توحید و نگهداری ایمان خود پایداری نمودند و بهر بلائی تا سوختن تن دادند، از ابراهیم خلیل گرفته تا پیمبرائیکه از فرزندان او بودند و پیروان با ایمان آنها، تا تعذیبهاییکه بر بشرین نخستین مسیحیت در روم، بفرمان نیرون پادشاه سفاک آن سرزمین (۶۴م) وارد شده و پس از او، دومینیا (۸۱م) و پس از او، تراجانس (۹۷ تا ۱۷۱م) و همچنین در شام و حبشه و نجران. پس از اینها مسلمانان نخستین که در مکه دچار تعذیب مشرکین قریش شدند.

مؤید تعمیم نظر آیه بیش از نبودن اشارهای بواقعه معین در آن، حدیث میثم تمار از امیر المؤمنین (ع) است: گوید آنحضرت اصحاب اخذود را بیاد آورد و گفت: «آنان ده تن و مانند آنها ده تن دیگرند که در این بازار (کوفه) کشته خواهند شد!»
النار ذات الوقود: النار، بدل اشتمال یا عطف بیان برای الاخذود است. ذات الوقود، اشاره به هیمنه‌های انباشته و در گرفته و نمایشی از آن آتش مایه‌دار و شعله‌ور است. میشود که اشاره به منشأ و مایه نفسانی آن آتش باشد که خوی ستمکاری و کینه‌جوئی نسبت به مردان با ایمان باشد. این آتش‌ها چون از این گونه نفوس مایه میگیرد و شراره میکشد، همیشه و بصورت‌های گوناگون ظاهر میشود. مبین این اشاره آیه ۱۰، آل عمران: «... و اولئك هم وقود النار» و ۲۴ بقره و ۶ تحریم: «... و قودها الناس والحجارة...» است.

اذهم علیها قعود: این آیه نمایاننده ظرف و وضع ظاهر و نفسانی آتش افروزان است: آن ستم‌پیشگان سنگدل، آرام بالای خندقهای آتش یا بالای تختها (بنا بگفته بعضی مفسرین) نشسته فرمان میدادند و اجراء آنرا مینگریستند و آرزوی خود را در سوختن مؤمنان، از نزدیک تماشا میکردند.

و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود: می‌شود که ضمیر «هم» به نشستگان بالای آتش و ضمیر فاعل «یفعلون» بدلاله فعل، راجع به مباشرین و فاعلین سوزاندن باشد: آن نشستگان

۱- مقصود آنحضرت به میثم و نه تن دیگر از پیروان و دوستان آنحضرت بوده است که پس از واقعه کربلا، چون در پیروی و دوستی آنحضرت پایداری کردند، بفرمان ابن زیاد از زندان بیرونشان آوردند و در بازار کوفه مصلوبشان کردند.

۲- آنکه دائم هوس سوختن ما میکرد کاش می‌آمد و ازدور (نزدیک) تماشا میکرد

بالای آتش، یا فرمان دهندگان، بر کارمأموران و مباشرین (از کشاندن و با آتش افکندن و سوزاندن مؤمنین) ناظر و گواه بودند. تا دستور و دلخواه خود یا امر مطاعشان چنانکه خواسته اجراء شود. میشود که ضمیر هم و یفعلون هر دو راجع بهمانها باشد که بالای آتش نشسته بودند: آنها بر آنچه خود به مؤمنین روا میداشتند و بسر آنها می آوردند، ناظر و گواه بودند.

این آیه هم مبین قساوت آنها و هم بیان دلیل جرمشان است، زیرا همین مشاهده آنان، شهود و گواهی به جرمشان بود، چنانکه بیشتر مجرمین چون ناظر و گواه جزئیات کار خود هستند نخستین شاهد اعمال و سازنده پرونده خود میباشند. این شهود و ثبت، که پرونده زنده است اگر مدتی از چشم دیگران مستور بماند، چون از میان نمیروند با اندک غفلت از زبان و اشارات و حرکات مرتکبین خود رخ می نماید و آشکار میشود و همین اعترافات که از خلال زبان و حرکات آنها آشکار میشود حجت زنده و قانونی علیه آنها میگردد.

وما تقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید: منہم، اشاره ای به منشأ و مبدا نعمت دارد. ان یؤمنوا، بجای آن آمنوا، پایداری و استمرار در ایمان را میرساند. العزیز الحمید، مبین دو صفت ذاتی خداوند است که هر يك به مقتضای خود ظهور و در مورد مقتضی فعالیت مینماید: چون دارای عزت قاهر و لایزال است دشمنان حق را مقهور و مجکوم میکند و دوستان حق را عزیز میدارد. چون بصفحت حمید متصف است از کسانی که باو میگرایند و در راه رضای او بپا خیزند و برای اعلاء نام و انفاذ اراده او پایداری کنند، بس قدرشناس و سپاسدار است.

از تعبیرات و اشارات این آیه معلوم میشود که این دو صفت ذاتی خداوند و العزیز الحمید، در موارد و کسانی بارز و فعال است که دارای ایمان ثابت و خالص باشند

۱- از این جهت در محاکم قانونی و محکمه و تاریخ، اعترافات ضمنی و صریح جانیان اساس تشکیل پرونده آنها میگردد. چنانکه وقایع و جنایات بزرگ تاریخی مانند واقعه جانگداز کربلا، با همه کوششی که در پرده پوشی آن میشد، مرتکبین بیش از دیگران با نام و نشان و چگونگی به ثبت رساندند و گردنهای خود را زیر تیغ امثال مختار بردند و مورد لعن همیشگی گشتند.

و تنها در راه رضای خداوند و خیر و هدایت خلق دعوت نمایند و هیچگونه قصد و آرزوی دنیائی نداشته باشند و در این راه پایداری نمایند. آنچنان سوابق و نفوس و زبان و رفتارشان پاک باشد که دشمنانشان نتوانند بر آنها در این جهات خورده‌ای بزبان آرند یا کینه‌ای بدل گیرند؛ و ما نقموا منهم . . . «و ما تنقم منا الا ان آما بایات ربنا لما جائنا ربنا افرغ علينا صبراً و توفنا مسلمین - آیه ۱۲۶، اعراف = کینه توزی از مانداری جز آنکه ایمان آوردیم بایات پروردگار خود، آنگاه که آمد ما را. بریز و پرکن بر ما صبر را و دریاب ما را در حالیکه مسلمیم» .

الذی له ملک السماوات و الارض و الله علی کل شیء شهید : توصیف الذی ... بیان دلیل ، برای دو صفت (العزیز الحمید) ، و تقدیم له ، بیان حصر است : این تصرف و تدبیری که در آسمانها و زمین مشهود است فقط برای مالک مطلق و حقیقی آنها میباشد که همان خداوند عزیز و حمید و شهید بر هر چیزیست (که این صفات از ذات او جدا نیست) آن قدرت قاهریکه می آفریند و صورت و سامان میدهد و در ظاهر و باطن آسمانها و زمین تصرف می نماید، چیزی از آنها و آنچه در آنها و بر آنها میکند از او پنهان نمی ماند و بر همه شاهد و گواه است - در این عالمی که در سراسر آن حکمت و عدل و نظارت او حاکم است ، اگر چندی طاغیان را آزاد و دست و زبانشان را باز گذارد، از نادیدن یا نادیده گرفتن یا ناتوانی او نیست؛ برای اینست که خلق را بیازماید و استعدادها ظاهر شود و حق پایه و مایه گیرد و پاک و ناپاک از هم جدا گردد : « حتی یمیز الغیث من الطیب » و حجتش بر کفر پیشگان و ستمکاران تمام گردد .

هر يك از اوصاف شاهد، مشهود، شهود، شهید که همه از شهود «مصدری» اشتقاق

۱- در خطبه ۸۴ و ۹۳ نهج البلاغه این سخن از امیر المؤمنین (ع) است : « اما بمدفان الله لم یقسم جباری دهر قط الا بمد تمیل و رخاء ولم یجبر عظم احد من الامم الا بعد ازل و بلاء - ولئن امهل الله الظالم فلن یفوت اخذ و هوله بالمرصاد علی مجاز طریقه و بموضع الشجی من مساع ریفه - »

- در حقیقت خداوند، جبار روزگار را هیچگاه درهم نشکسته مگر پس از چندی باین سو و آن سو شدنی (غرور و بخود بالیدنی) و آسایشی . و استخوان خرد شده هیچ يك از امم را بهبودی نبخشیده و بهم پیوند نداده است مگر پس از سختی و گرفتاری . اگر خداوند ستمکار را چندی مهلت داده است، پس هیچگاه گرفتار کردن او فوت نمیشود و از دست نمی رود . آن خداوند برای آن ستمکاران در کمین است، در گذرگاه راهش و بموضع استخوان گلوگیر است در مجرای آب دهانش .